آب در شعر و اندیشه ناصر خسرو

طاهری مبارکه، غلام محمد

غلام محمد طاهری مبارکه‏ چکیده‏ ناصر خسرو از واژهء آب در دیوان خود استفادهء گسترده کرده‏ و معانی بدیع و اندیشه‏های عمیقی را با استعارات و تشبیهات‏ و ترکیبات ساخته شده از«آب»بیان کرده است.آب خرد، آب برهان،آب خدا،آب دانش،آب دین،آب حیات،آب‏ زیرکاه،آب هنر،آب تیره،آب آذر،آب زعفران،آب زرق، آب ناب،آب رحمت،آب و خاک،چون آب از برداشتن، ردای آب،آب در هاون ساییدن و نان به آب زدن از جمله‏ مواردی است که ناصر خسرو در اشعار خود آورده و همراه با بقیهء موارد در این مقاله بررسی شده است.

آب،این اصلی‏ترین مادهء حیات،همواره مورد توجه حکما و فلاسفه بوده است؛از جملهء این‏ حکیمان ناصر بن خسرو قبادیانی،شاعر بلند آوازهء ایرانی است که در قرن پنجم می‏زیست و در اشعار خود بارها به این عامل حیات بخش اشاره کرده،با استفاده از آن تعابیری بدیع و پر از بار معنا ساخته‏ است.

ناصر خسرو بیش از 230 بار واژهء آب را در اشعار خود آورده،و این به خوبی نشان دهندهء وسعت‏ دیدگاه وی در یک مورد مشخص(آب)است.این‏ حکیم شیعی مذهب،با استفاده از واژهء مزبور ترکیبات اسمی و وصفی بسیار جالب توجهی‏ ساخته و پرداخته که معانی عمیقی را منتقل‏ می‏کنند،ترکیباتی چون«آب غریبی»،«آب‏ نومیدی»،«آب خدای»،«آب پند»و«آب علم». این ترکیبات زیبا و بدیع نمایانگر تسلط شگرف‏ شاعر بر زبان و قدرت فوق العادهء وی در استفاده از آن برای بیان عالی‏ترین مفاهیم فکری،فلسفی و اعتقادی است.می‏دانیم که هر شاعر طرز بیان و تفکر مخصوص به خود را دارد،به ویژه که در حکمت و فلسفه نیز دست داشته باشد.این امر را هم در قالب و هم در محتوای اشعار وی باید جست که برخاسته از نگرش شاعر به پدیده‏های‏ جهان است.

نگاه ناصر خسرو به آب از نوعی خاص،یعنی‏ مذهبی و متفکرانه است.ناصر رانده شده از خان و مان و اسیر غربت از«آب غریبی»سخن می‏گوید:

ای غریب آبِ غریبی ز تو بربود شباب‏ وز غم غربت از سَرت بپرید غُراب

شاعری که همهء زندگی‏اش پیکار برای استقرار برهان،خرد و دانش است،طبیعی است که از «آب علم»،«آب خرد»و«آب برهان»سخن‏ بگوید:

به آبِ علم باید شست گرد عیب و غش از دل»

و یا:

آب خرد جوی و بدان آب شوی‏ خط بدی پاک ز طومار خویش

و همچنین:

در دین به خراسان که شست جز من‏ رُخسارهء دعوی به آبِ برهان

در حالی که منافق مانند«آب تیره»است،«آب‏ دین»شویندهء کام از گرد بی باکی می‏شود:

«کام را از گرد بی باکی به آبِ دین بشوی»

.

مثال دیگر«آب حق»است،دل را باید با«آبِ‏ حق»شست:

«نباشد خوب اگر زان پس که شستم دل به آب حق»

راقم این سطور،بیش از این،یکی دیگر از عناصر اربعه،یعنی باد را در اشعار ناصر خسرو به‏ همین شیوه بررسی کرده و در این مقاله همهء ترکیبات‏ و کنایات و مثلهایی را که این شعار با«آب» ساخته،به ترتیب صفحات«دیوان اشعار ناصر خسرو»(به تصحیح مجتبی مینوی-محقق) گردآوری و شرح کرده است.عدد سمت راست‏ شمارهء صفحهء کتاب و عدد سمت چپ شمارهء بیت‏ مذکور در همان صفحه می‏باشد.

ص 3/9 آب به معنای دریا(مجاز)

چرا پس چون هوا او را به قهر از سوی آب آرد

شاعر ترکیب«آب دریا»را جداگانه هم آورده‏ است؛نک.ص 455،ص 280/4، 390/2،410/15،455/10

5/5 جهان مانند آب تیره است(تشبیه)

آبیست جهان تیره و بس ژرف،بدو در زنهار که تیره نکنی جان مُصَفا

و نیز نک ص 281/7 همچنین جهان مانند آبِ روان است:275/19

5/18 شوراب آب دریا

اندر بُن شوراب ز بهر چه نهاده‏ست‏ چندین گهر و لؤلؤ،دارندهء دنیا؟

5/20 شورابه:آب دریا(ناصر خسرو«آب‏ شور»را نیز آورده است:226/13،324/3). لازم به یادآوری است که این ساختار،یعنی اضافهء مقلوب با واژه‏های دیگر هم قابل مشاهده است، مانند زهر آب(19/11)،گلاب(26/5، 29/16)شربت آب(46/23)،و یا زر آب‏ (147/11)

7/6 آب در هاون ساییدن کار بیهوده کردن‏ (کنایه)

بی‏علم دین همی چه طمع داری؟ در هاون آب خیره چرا سایی؟

همچنین است:«آب در هاون کوبیدن»(36/15) و«آب به غربال پیمودن»(255/6)

8/22 پیوسته به خاک

دیو و فرشته به خاک و آب درون شد دیو مغیلان شد و فریشته زیتون

9/11 برابر نص قرآن حیات از آب است‏

زنده به آبند زندگان که چنین گفت‏ ایزد سبحان بی چگونه و بی چون

9/16 آب خدای آب حیات بخش الهی‏

زنده به آبِ خدای خواهی گشتن‏ نه تو به جیحون مرده و نه به سیحون

9/17 آبِ مرده دوری از حیات حقیقی‏

هر که بدین آب مرده زنده شد او را زنده نخواهد مگر که جاهل و مجنون

همچنین نک.ص 495/2

9/19 آب خدای نک ص 9/16.در اینجا حضرت عیسی(ع)واسطهء فیض است.

آبِ خدای آنکه مرده زنده بدو کرد آن پسر بی‏پدر برادر شمعون

9/18 آب روان همچنین نک ص 112/3، 211/6،275/19،295/4

19/11 زهرآب آبی که زهرآگین است.

حذر دار از عقاب از ازیرا که پرزهر آب دارد چنگ و منقار

23/1 حیات قلب از آب(و هوا)است

همچنان چون تن ما زنده به آبست و هوا سخن خوب،دل مردم را آب و هواست

26/5 گلاب.همچنین نک.ص 29/16، 187/5

27/7 آب دانش؛فرو نشانندهء تشنگی تشنگان‏ علم

از تو خواهند آب ازان پس کاروان تشنگان‏ خوار و تشنه گر ازینان روی زی جیحون کنی

27/12 آب یکی از ریسمانهای نگهدارندهء خیمه‏ جهان

گر ندیدی طنابهاش،ببین‏ جملگی خاک و باد و آتش و آب

28/5 آب رونق و آبرو

پسِ خوشیت کشید پنجه سال‏ برامید شراب و آب سراب

همچنین نک.ص 97/9،107/3، 153/13،187/2،209/19،140/16، 439/18،447/8،482/4،500/18.

29/16 جلاّب شربت

اندر این ره ز شعر حجت جوی‏ چو شوی تشنه با جلاّب،گلاب

34/21 آب خوش

آب خوش بی‏تشنگی نا خوش بود مرد سیراب آب خوش را منکر است

34/21 سیرآب،همچنین 253/6، 206/11،467/12،87/20،304/10، 395/3.

39/5 آب علم(استعاره)

به آبِ علم باید شست گرد عیب و غش از دل‏ که چون شد عیب و غش از دل سخن بی‏غشّ و عیب آید

همچنین نک ص 10/23 و 269/14.

40/8 آب حق

نباشد خوب اگر زان پس که شستم دل به آب حق‏ که جان روشنم هرگز به نا حقی بیالاید

40/10 آب نمد

بباید شست جانت را به علم دین که علم دین‏ چنان کاب از نمد،جان را ز شبهتها بپالاید

43/12 آب زلال

همچنین نک.ص 206/15،250/19، 348/5.

45/17 آب تر

وایدون به امر او شد و تقدیرش‏ با خاک خشک ساخته آب تر

46/23 شربت آب

نزدیک او اگر خطرش هستی‏ یک شربت آب کی خوردی کافر

53/13 آب دین

کام را از گرد بی‏باکی به آب دین بشوی

همچنین نک.ص 81/8

54/6 آب زندگانی عطیهء حضرت علی(ع)

ابر آبِ زندگانی اوست،من زنده شدم‏ چون یکی قطره ز ابرش در دهان من چکید

56/14 آب(و عناصر دیگر)به داوری کشیده‏ شده‏اند(استعاره)

واب دروُ واتش و خاک و هوا از چه فتادند در این داوری؟

57/13 آب روی

با آب روی تشنه بمانی ز آب جوی‏ به چون ز بهر آب زنی با خران لطام

همچنین نک.ص 82/5،107/2، 159/6،211/8،410/2،500/18، 500/19،137/12،348/81،348/2، 371/25،362/2.

66/3 حکمت آب زنده کنندهء مردگان‏ (استعاره)

حکمت آبیست کجا مرده بدو زنده شود حکما بر لب این آب مبارک شجرند

68/1 آب حیات

شیعت فاطمیان یافته‏اند آب حیات‏ خضر دور شده ستند که هرگز نمرند

همچنین نک.ص 105/17،207/9 و 10، 247/8.

80/12 آب زیرکاه(کنایه)

یکی چون آبِ زیرکهء به قول خوش فریبنده‏ چو شاخی بار او نشتر و لیکن برگ او مُبرِم

همچنین نک.ص 123/13

82/5 آبِ رود

83/12 طرازیدن آب آب طرازیدن،مانند بازی طرازیدن(127/12)

طلب کردن جای و تدبیر مسکن‏ طرازیدن آب و تقدیر بنیان

87/20 آب خوش سخن

بشکن به سر بی‏خردان در به سخن جهل‏ زیرا که سخن آب خوش و جهل خمارست

94/23 آب کوثر

آنگاه نجویی آب چاهی‏ هر گه که چشیدی آبِ کوثر

94/23 آب چاه،همچنین 187/5، 321/9.

98/12 آب دونده(استعاره)

آب دونده به نشیب از فراز ابر شتابنده به سوی سماست

990/9 آب در آسیا برای خدمت است.

آتش در سنگ به بیگار توست‏ آب به بیگار تو در آسیاست

100/23 علم آب توست

110/9 بی‏آب(نیز 308/1)

112/10 آب جستن

آب جویی و سقا را چو سفالست دهان‏ حُلّه خواهی تو و شلوار ندارد بزّاز

122/4 آب هنر

نیست آمیخته با آبِ هنر خاکش‏ نیست آویخته در پود خرد تارش

124/4 آب و قندیل

آب و قندیل هست با تو و لیک‏ روغنت هیچ نیست در قندیل

132/6 عمر مانند آب جوی در حال گذر است‏ (تشبیه)

کو توشه و کو رهبرت ای رفته چهل سال‏ چون آب سوی جوی ز بالا سوی محشر؟

137/18 آب روش؟

گر تو ببری به جهد بادیهء جهل‏ آبِ تو را بس جواب و زاد مسائل

97/9 آب ارزش

نزد مردم مر رجب را آب و قدر و حرمت است‏ گر چه گاو و خر نداند حرمت ماه رجب

140/16 شرم و آب

آب نه‏ای چونکه بشوید همی‏ شرمگن از روی به تو شرم و آب

144/15 آب زریون زرگون،زرد رنگ

مرا رنگ طبر خون دهر جافی‏ بشست از روی بندم باب زریون

147/11 زر آب آب زر

زیرا که درو خزان به زرآب‏ بر دشت نبشت سبز مبرم

147/12 آب پر از تم(سیاهی)و هوای پرتم‏ (ابر و مه)

گشت آبِ پر از تم و کدر صاف‏ گر گشت هوای صاف پرتم

148/4 آب پاییزی چون تیغ رستم است(تشبیه)

آن نار نگر چو حلق سهراب‏ وان آب نگر چو تیغ رستم

154/13 آبِ تیره منافق

ور نیست بُد منافق پس آب تیره‏تر نیست‏ از مردمی برونست هر کو نکو سیر نیست

155/1 آب دانش

بهتر ز دین بهی نیست بتّر ز کفر شر نیست‏ دانش گزین که دانش آبیست کش کدر نیست

155/2 آب دانش

آبی که جز دل و جان آن آب را شمر نیست‏ جز بر کنار این آب یاقوت بر شجر نیست

(شمر آبگیر)

157/14 آبِ برهان

در دین به خراسان که شست جز من‏ رخسارهء دعوی به آب برهان

162/3 من از آبِ زمزم پاکترم

زمزم اگر زابها چه پاکترست‏ پاکتر از زمزمست ازار مرا

همچنین 277/12 و 19،459/3

164/9 و 10 قلم از آب زنده می‏شود

چون آتش زردست و سیه سار و لیکن‏ این ز آب شود زنده وز آتش بمیرد زار

جز کز سبب دوستی آب جدا نیست‏ این زرد سیه سار از آن زرد سیه سار

176/6 آب باران

نیست جز دولاب گردون چون به گشتنهای خویش‏ آب ریزد بر زمین می تا بروید زو شجر

178/14 آب خرد

آبِ خرد جوی و بدان آب شوی

خطّ بدی پاک ز طومار خویش

همچنین نک.ص 249/24 و 25،405/14 183/16 آب پند

به آبِ پند باید شست دل را چو سالت برگذشت از شست و اند

همچنین 203/13،433/24

186/21 آب غریبی

ای غریب آب غریبی ز تو بربود شباب‏ وز غم غربت از سرت بپرید غراب

187/7 آب و تراب

و نیز آب و خاک:410/5،424/9، 491/14،494/13،495/2،271/11، 401/11 208/16 آب رحمت

خارش همه شجاعت و شاخش همه سخا رُسته به آب رحمت و حکمت برو رطب

211/6 آب روان سخن(تشبیه)

تازه کنم سخن چو آبِ روانم

220/15 آب نا امیدی

در آب نُمیدی آن ردا را کش طمع طراز بود شستم

231/4 خزینهء آب

خزینهء آب و آتش گشت بر گردون که پنداری‏ ز خشم خویش و از رحمت مرکّب کرد یزدانش

238/8 آب آذر

بنشاند آب آذرش را بگزید آب از آذرش‏ یک رکن او چون دوست شد دشمن شودت آن دیگرش

242/16

آب چشمهء حیوان

گر تو از گوسپند او باشی‏ بخوری آبِ چشمهء حیوان

نیز آب حیوان:246/5،405/15، 525/13.

250/1«آب من»،«آب تو»

گر برسیدی به لبت آبِ من‏ آب تو نزدیک تو دُرد یستی

همچنین نک.ص 304/17

256/11 آب زعفران:خورشید(استعاره)

گویی میان هیمهء پیروزه‏ پر ز آبِ زعفران یکی آهونست

(آهون حفره)

268/10 نان به آب زدن(کنایه از فقیر بودن)

فخری مکن بدانکه تو میده و بره خوری‏ یارت به آب در زده یک نان فخفره

(میده نان مرغوب؛فخفره:نان جو)

273/22 سبد را خالی از آب در آوردن بیهوده‏ کاری کردن(کنایه)

چو هر دو تهی می برآیند ز آب‏ چه عیب آورد مر سبد را سبد؟

281/13 آب آمله(دارویی است)

چون نشویی دل به دانش همچنانک‏ موی را شویی با آبِ آمله؟

323/4 آب زرق(استعاره)

من نیستم آن گل کز آب زرقت‏ تازه شودم شاخ و بال و یالم

325/18 آب مانند عقار است(تشبیه)

دشت گلگون شد گویی که پرندستی‏ آب میگون شد گویی که عقارستی

(عقار می)

327/10 آب چشم(کنایه)

امروز به آبِ چشم تو حورا در باغ بشست سبزه پیراهن

همچنین 475/6

327/15 و پریزن پرآب(کنایه و تشبیه)

گه همچو یکی پرآتش اژدها گه همچون یکی پُر آب پرویزن

(پرویزن-ابر)

327/18 آب چون سوزن(تشبیه)

وامیخته شد به فرّ فروردین‏ با چَندنِ سوده آب چون سوزن

(چَندن صندل) 332/7 آب طمع

آب طمع ببرده‏ست از خلق شرم یا رب‏ ما را تویی نگهبان زین آفت سمایی

335/14 آبِ ناب

و گر آتش است اندر ابر بهاری‏ چرا آبِ ناب است بر ما شرارش

339/4 آب به نیل تشبیه شده است‏

آب چو نیل برکه‏ش میگون شد صحرای سیمگونش خضرا شد

339/13 آب تیره شد آب خروشان شد

تیره شد آب و گشت هوا روشن‏ شد گنگ زاغ و بلبل گویا شد

341/8 آب شب و روز گذشت روزگار(کنایه)

وز سر و رویم فلک به آب شب و روز پاک فرو شست بوی و گونهء سنبل

342/15 آب زندگانی

نوروز ببین که روی بستان‏ شسته‏ست به آب زندگانی

349/15 قطره آب اشک

از بی‏وفا وفا به غنیمت شمار از آنک‏ یک قطره آب نادره باشد ز چشم کور

368/3 آب علم دین

گر بر این آب تو را تشنگی‏ای باشد مَنت جیحونم و تو بر لب جیحونی

372/20 آب پیری‏

نگار کودکی را کش به من دادی‏ به آب پیری از رویم فروشستی

384/11 خدمت کردن آب

بیگار تو چون همی کند آب‏ تا غله دهدت سنگ گردان

389/10 عملکردهای آب

آب گاه اجزای خاکی را همی کلی کند باز گه مر کلّ خاکی را همی اجزا کند

389/12 قول آب(استعاره)

قول مشک و آب و آتش را کجا دانا شنود جز کسی کو علم دین را جان و دل یکتا کند؟

395/3 آب نعمت

شکرست آب نعمت و نعمت نهال او با آب خوش نهال نگیرد هگرز کاست

416/13 آب و عقیق و مشک

طرفه سواریست گل فروخته هموار آتش آب و عقیق و مشک دباله

417/14 آب جهل

دانا داند کز آبِ جهل نروید جز که همه دیو کشتمند و نهاله

419/19 آب مزیدن

در میان آتشی و اندر میانت آتشست‏ آب را چندین همی از بیم آتش چون مزی؟

434/10 کاه پاشیدن روی آب(کنایه)

کاه داری یافته بر روی آب‏ زهر داری ساخته در زیر قند

436/25 از برداشتن چون آب(کنایه)

کتب حیلت چون آب ز بر داری‏ مفتی بلخ و نشابور و هری زانی

468/18 زمی و آب زمین و آب

ندارد این زمی و آب هیچ کار جز آنک‏ به جهد روح نما را همی دهند اجری

477/10 زمانه چون آب دریا(تشبیه)

زمانه‏ست آب این دریا و این اشخاص کشتیها ندید این آب و کشتی را مگر هشیار بینائی

482/4 آب درخشندگی و تلألؤ

چون قیمت یاقوت به آبست تو دانی‏ کابت سخن است،ای سره یاقوت سخن دان

482/4 آب سخن

495/4 ردای آب(استعاره)

این ردای خاک و آب آمد سوی مرد خرد گر چه نور آمد به سوی علم نامش یا ضیا

497/4 آب دوستی اهل عبا

آن سگان کت جان نگردد بی‏عوار از عیبشان‏ تا نشویی تن به آب دوستی اهل عبا

(بی‏عوار بی‏عیب و نقص)

510/7 در قاهره آب مانند مرمر است(تشبیه)

گاهی به زمینی که درو آب چو مرمر گاهی به جهانی که درو خاک چو اخگر

511/9 آب مطهر

دریای معین است در این خاک معانی‏ هم دّر گرانمایه و هم آب مطهر

519/2 چشمهء بی‏آب؟

بنگر به چشم دل که دو چشم سرت هگرز دیده‏ست چشمه‏ای که درو نیست هیچ آب؟

519/3 دل چشمه است اما آب ندارد

چشمه است و آب نیست پس این چشمه چون بود؟

527/5 پهنای شمشیر چون آب نرم و روشن‏ است(تشبیه)

دو پهنیش چون آب نرمست و روشن‏ دو پهلوش ناخوش چو سوزنده آتش

موارد دیگر از استفاده از واژهء آب که در دیوان‏ ناصر خسرو مضبوط است به قرار زیر است:

57/13 آب جوی،194/3 طعام و آب،199/23 سراب،28/5 سراب،217/19 آب و نان،424/16 آب و خورش،451/16 آب‏ توفان،325/9 آب فرات،455/5 آب‏ دجله،464/9 آب زمستان،472/12 آب‏ خور،49/25 آبدار،240/2 آبشخور،111/4 آبگون،456/9 آبگیر،222/10 آبگینگین،362/2 آب روی جستن،371/25 آب روی ریختن.